

# بازخوانی مفهوم مرکز

(تیسیم مفهوم مرکز از دیدگاه سه اندیشمند حوزه هنر و معماری)<sup>۱</sup>

ضحی ندیمی<sup>۲</sup>

علی محمدی<sup>۲</sup>

کاظم مندگاری<sup>۲</sup>

استادیار دانشکده هنر و معماری دانشگاه یزد

کلیدواژه‌گان: معماری، مرکز، ادراک بصری، نیرو، وجوه مرکز.

۱. این مقاله مستخرج از پایان نامه کارشناسی ارشد نویسنده مسئول با عنوان *مفاهیم مرکز و محور* - پژوهشی در چهره مرکزی و نقش آن در الگویی معماری است که به راهنمایی دکتر کاظم مندگاری استفسار ۱۳۹۰ در دانشکده هنر و معماری دانشگاه یزد ارائه و دفاع شده است. با تشکر و قدرتی سپاسگزار از جناب آقای دکتر قیوسی بختیاری و خانم مهندس مرزبان بختیاری که در مسیر این پژوهش همواره ما را از راهنمایی‌های ارزنده خویش بهره‌مند کردند.  
۲. فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد معماری، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه یزد نویسنده مسئول؛ zoha.nadimi@gmail.com  
۳. فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد معماری، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه یزد  
4. z.ahmohammadi@gmail.com  
4. mondegarif@yazd.ac.ir

این واژه کلیدی را با ابهاماتی روبرو می‌کنند؛ بنا بر این برای فهم عمیق‌تر این مفهوم باید همراه سناری «آن» از خلال سخنان نظریه‌پردازان آشکار شود.

## مقدمه

برخی از مفاهیم در قالب واژه‌گان، در ادبیات هنر و معماری چنان بالنده شده‌اند که می‌توانند در همه ساحت‌های ظهور آن حامل معنا باشند بنا بر این نظریه‌پردازانی که از مناظر گوناگون به هنر و معماری نظر افکنده‌اند، گاه از یک مفهوم یا واژه واحد بسط نظریه‌هایشان در حوزه‌های مختلف استفاده می‌کنند. بی‌شک تعمق در این واژه‌گان منجر به فهمی عمیق‌تر از ماهیت معماری می‌شود. یکی از مهم‌ترین و پرکاربردترین مفاهیمی که در حوزه نظریه‌پردازی طرح گردیده، مفهوم مرکز است؛ چه در سایر علوم، مرکز مفهومی اساسی است.

در هستی‌شناسی اسلامی نیز مانند اکثر اندیشه‌های سنتی، ساحت باطنی عالم، مرکزی دارد که محمل حضور حقیقت است و کل هستی

مفهوم مرکز از جمله مفاهیم بنیادینی است که بسیاری از نظریه‌پردازان حوزه هنر و معماری، برای بسط آرای خویش، بدان رجوع کرده و به شناخت اسباب گوناگون آن پرداخته‌اند. در این میان، سه تن از اندیشمندان این حوزه کریستیان لویبرگک شوئس، رودلف آره‌هایم و کریستوفر الکساندر، هرچند از منظرهای متفاوت به هنر و معماری نظر افکنده‌اند، هر سه هرگز «را مینا» و اساس نظریه‌پردازی‌های خویش قرار نداده‌اند. در این نوشتار با رجوع به آرای نظریه‌پردازان مذکور، روشن می‌گردد که مفهوم مرکز از جمله اساسی‌ترین مفاهیم مؤثر در ادراک انسان از هستی و پدیده‌های آن قلندار شده است. سپس با مطالعه در آثار هر یک، می‌توان تلقی مشترکی را از جوهره مفهوم مرکز دریافت کرد. به این منظور برخی از مهم‌ترین وجوه مرکز، از میان مطالعات گسترده ایشان، بازخوانی و با تیسیم ماهیت این مفهوم، به وست لحنه‌هایی از اشاره می‌شود در نهایت، این نتیجه حاصل می‌شود که علی‌رغم وجود تصورات مشترکی در خصوص مفهوم مرکز، فقدان نوعی دستبندی مشخص همچنان

ه علاوه بر این در وجود انسان نیز که به تعبیر عرفا عالم مستقر است، حضور مرکز کمال آشکار است. به طور خلاصه می‌توان گفت که وجود انسان حول مرکز هلقه شکل یافته است و کلیه اعضا با آن جهت می‌یابند.

ع مسیر عکاشی، که به ترجمان معماری آثار ابن عربی پرداخته است، بسیاری از الگوهای مرکزگرا در اندیشه ابن عربی را به تصویر کشیده است. برای مطالعه بیشتر در این زمینه نکت

Samer Akkach, Cosmology and Architecture in Premodern Islam.

۷. الهادی چون کوبن لیج، لوی کان و نظریه‌پردازان دیگری نیز از این مفهوم برای بسط نظریاتشان بهره گرفته‌اند. که سومی شده است که به فراخور نیاز به آرای ایشان نیز رجوع شود. اما هیچ‌یک از آن‌ها این مفهوم را همچون نظریه‌پردازان این پژوهش، اساس و پایه نظریه‌پردازی‌های خویش قرار ندادند. نکته: گویند اینج توری شکل شهرها همو سیمای شهر؛ روحالمو جور گولاه لهر کاره تطهره آثار تمدنیشما و دیدگاههای فلسفی.

ت ۱. طرح کیهان‌شناسی عرفای اسلامی؛ مأخذ: نگارنده.

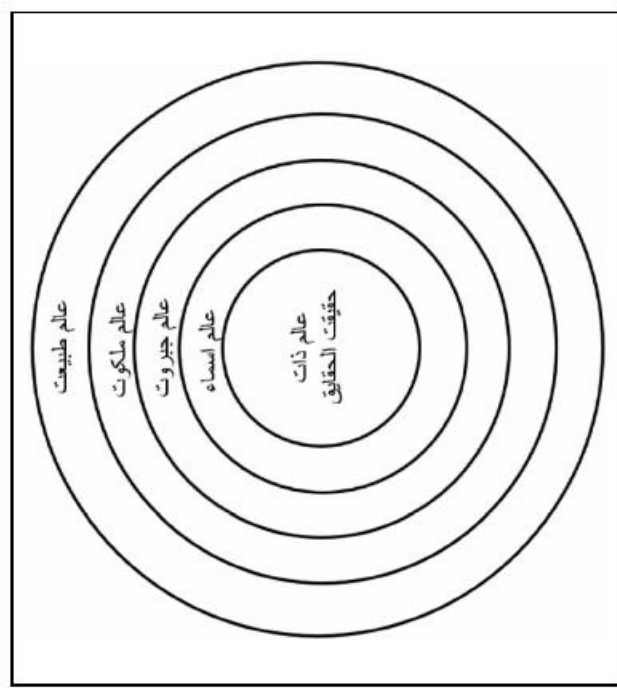
### پرسش‌های پژوهش

۱. مفهوم مرکز در آرای تودیرگ- شولس، الکساندر و آرهایم چه وجوه اشتراک و افتراقی دارد؟
۲. مفهوم مرکز در حوزه هنر و معماری از منظر نظریه‌پردازان مذکور چه اهمیتی دارد؟
۳. تعاریف اولیه بیان‌شده برای مفهوم مرکز کدامند؟
۴. جوهره، دامنه معنایی و مهم‌ترین وجوه مفهوم مرکز از منظر نظریه‌پردازان مذکور چیست؟

قائم به وجود آن است. همه موجودات، در عین ارتباط مستقیم با مرکز مانند دایره متحد المרכזی، کانون یگانگی خود را که «وجود» است منکس می‌کنند؛ مثلاً تسری چنین الگویی در عالم ماده در کیهان‌ها و منظومه شمسی دیده می‌شود. این مطلب در طرح‌های جهان‌شناسی به جا مانده از عرفای اسلامی دیده می‌شود (ت ۱).

علاوه بر این، در خردترین مقیاس نیز این الگو همچنان ادامه می‌یابد. به طوری که یک اتم حول هسته مرکزی شکل می‌گیرد؛ از این رو چه در وجه کیفی و چه در کمی در نظام هستی، همواره مرکز حضوری آشکار دارد.

در حوزه هنر و معماری نیز، این مفهوم توجه بسیاری از نظریه‌پردازان را به خود جلب کرده است. در این میان، رونولف آرهایم<sup>۶</sup>، کریستوفر الکساندر<sup>۷</sup> و کریستیان توبرگ- شولس<sup>۸</sup> مفهوم مرکز را اساس و مبنای نظریه‌پردازی‌های خویش قرار داده‌اند؛ بنا بر این در این پژوهش بیشتر به واکاوی مفهوم مرکز از منظر ایشان پرداخته شده است. لازم به ذکر است که، هرچند نظریه‌پردازان مذکور از منظرهای گوناگونی به این مفهوم واحد نظر افکنده‌اند، وجوه مشترکی از خلال سخنانشان آشکار می‌شود.



رودولف ارنهایم که به دنبال کشف راز ترکیب‌های بصری ماندگار در طول تاریخ است، پس از مطالعات وسیع در این زمینه در آخرین اثر خویش با عنوان قدرت مرکز<sup>۸</sup>، مرکز را راه‌گشاترین مفهوم در نیل به این هدف می‌داند و دو اصل مرکزگرایی و مرکزگرایی را کلید حل معمای ترکیب‌های بصری معرفی می‌کند البته او معتقد است که مرکزگرایی و مرکزگرایی تنها به حوزه ترکیب‌های بصری محدود نمی‌شوند بلکه آن‌ها را اصولی اساسی در هستی می‌داند که در همه پدیده‌ها، من جمله انسان قابل پی‌گیری هستند.<sup>۹</sup> برای اثبات گرایش‌های مرکزگرایی وجود انسان، ارنهایم به تصویر هر انسان از خود به مثابه مرکز جهان استناد می‌کند او معتقد است که انسان همواره خود را در مرکز عالم می‌داند، در حالی که که دیگر پدیده‌ها او را احاطه کرده‌اند و هر چیزی به خاطر نزدیکی و یا دوری از خویششن او درک می‌شود.<sup>۱۰</sup> به همین دلیل ارنهایم مطالعات خود را فراتر از ترکیب‌بندی اشکال در آثار هنری پی می‌گیرد و آن‌ها را عمیقاً در ارتباط با علم فلسفه، اسطوره‌شناسی، و علوم اجتماعی می‌داند و دلالت‌های ضمنی هر یک از این مباحث را در خلال تحلیل و تفسیر آثار هنری دخالت داده است.

علاوه بر این، تیروه‌های مولد مرکزگرایی را می‌توان در پدیده‌های طبیعی نیز جستجو کرد پدیده‌های موجود در طبیعت نیز از اجزا یا مراکز تشکیل شده‌اند که به صورت متمرکز با یکدیگر در ارتباط هستند کریستوفر الکساندر که همواره در پی یافتن راه رسیدن به معماری مطلوب بوده است، پس از تحقیقات چندین ساله در پدیده‌های طبیعی به این نتیجه رسیده که هر پدیده‌ای در هستی، نوعی هم‌گرایی نسبی<sup>۱۱</sup> در فضا ایجاد می‌کند بنا بر این همه مثابه یک پدیده واحد ترک می‌شود.<sup>۱۲</sup> به طور مثال الکساندر، یک برگ را به صورت یک موجود مرکزیت‌یافته شرح می‌دهد و معتقد است که «این مرکزیت درونی در برگ، به علت سازمان‌دهی و تأثیر متقابل مراکز آن بر یکدیگر است»<sup>۱۳</sup> از این منظر همه موجودات در جهان، اعم از انسان و پدیده‌های

طبیعی، نوعی مرکزیت درونی وجودی دارند. کریستیان نوربرگ-شولتس که از منظر پدیدارشناسانه به جهان هستی و پدیده‌های آن می‌نگرد، مفهوم مرکز را مهم‌ترین عامل در تعیین فضای وجودی<sup>۱۴</sup> انسان مطرح کرده است.<sup>۱۵</sup> از آن جایی که در اندیشه او، فضای وجودی، چگونگی استقرار انسان‌ها را در جهان در طول زمان و عرض جغرافیا رقم می‌زند، پس می‌توان گفت که مفهوم مرکز ظهری فطری<sup>۱۶</sup> برای بشر قلمداد شده و در طول زمان، همواره در فضامندی او مؤثر بوده است. به بیان دیگر از منظر نوربرگ-شولتس اصولاً فضا به صورت هوضعی و عینی<sup>۱۷</sup> تمرکز یافته است.<sup>۱۸</sup>

بنا بر این بررسی مفهوم مرکز از منظر هر یک از نظریه‌پردازان فوق، محضی اصیل، ریشمار و عمیق محسوب می‌شود به طور کلی از منظر هستی‌شناسی، هستی پدیده‌های مرکزگرا است. علاوه بر این در حوزه روان‌شناسی نیز مرکزگرایی وجود انسان، محضی فراگیر را در این حوزه رقم می‌زند همچنین در حوزه پدیدارشناسی، نوربرگ-شولتس مراکز را از مهم‌ترین موضوع‌های مورد مطالعه معرفی می‌کند به بیان دیگر، مراکز در مراتب متفاوت در احراک انسان از هستی مؤثر واقع می‌شوند در این مقاله پس از روشن شدن لزوم توجه به مفهوم مرکز، در ادامه سعی شده است که با تحلیل آرای نظریه‌پردازان مذکور و تأمل در مفهوم مرکز از منظر ایشان، گامی برای فهم عمیق‌تر آن برداشته شود. نوشتار حاضر در چهار بخش تنظیم شده است. در بخش نخست به اهمیت این مفهوم از منظر نظریه‌پردازان پرداخته می‌شود. در بخش دوم تلاش می‌شود که مفهوم مرکز از خلال آرای نظریه‌پردازان تبیین شود. پس از شرح اجمالی مرکز، دامنه معنایی و مصداقی آن از منظرهای مختلف، بخش سوم را در بر می‌گیرد و در نهایت مقاله با جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از نظر محققان مذکور به پایان می‌رسد. نتیجه‌ای که خبر از توجه به مرتبه‌های خاص از مفهوم جامع مرکز در آراء هر یک از محققان یادشده می‌دهد.

8. Rudolf Arnheim  
9. Christopher Alexander  
10. Christian Norberg-Shultz

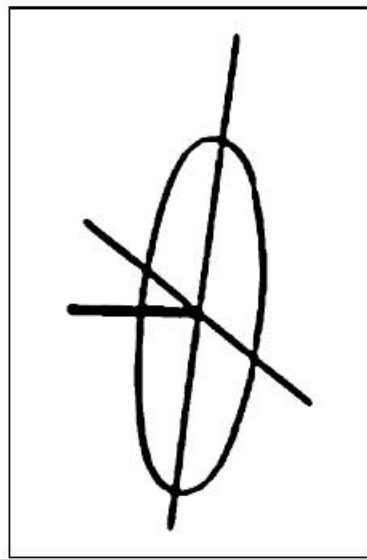
11. Rudolf Arnheim, *The Power of the Center, A Study of Composition In the Visual Arts*.

۸. به طور کلی، انسان موجودی مرکزگرا است. خواه این مرکزگرایی، در حوزه ادیان مطرح شد و خواه در حوزه روان‌شناسی، تحت موضوعاتی نظیر مرکزیت خویششن انسانی در احراک ملام (چنانچه ارنهایم اشاره می‌کند) ذکر شود. در هر حال انسان واجد نوعی مرکزیت وجودی است. در حوزه ادیان مرکزگرایی وجود انسان، به دو صورت تشریح شده است. یکی گرایش انسان به سوی «حقیقت مرکزی» و سلب عالم و دیگری کشش وی به «هیابلات نفسانی» وجودی‌اش. این دو نیرو باید تعادل برسد تا سعادت انسان حاصل آید. هتال این دو نیرو «از مباحث کلیدی عرفان ذن است (ابرای مطالعه بیشتر در این زمینه نیکو اینگی هینگل، ذن در هنر کمان‌کشی».

۹. علاوه بر این او معتقد است که گرایش مرکزگرایی در انسان، باید هم‌زمان با هرگز گریزی<sup>۱۱</sup> وی شرح داده شود. ارنهایم در مورد گرایشات مرکزگرای انسان می‌گوید: «مایل به مرکزگرایی صرف تعالی‌گرایانه‌ای است که "مرکز ابتدایی خویششن، مراکز خارجی دیگر" را جذب و یا دفع می‌کند و مثابلاً مراکز خارجی نیز، در واکنشی متقابل بر روی مرکز ابتدایی تأثیر می‌گذارد» (Arnheim, 1974, p. 21).

### ۱. اهمیت مرکز

هرچند هر یک از نظریه‌پردازان مذکور از منظر متفاوتی به مفهوم مرکز توجه کرده‌اند، اما از خلال سخنانشان می‌توان به اهمیت موضوع مرکز در اندیشه ایشان دست یافت. به طور مثال کریستوفر الکساندر معتقد است که «هر آنچه واقع می‌شود، مراکز اساسی‌ترین چیزهایی هستند که به آن‌ها توجه می‌کنیم»<sup>۱۴</sup> و یا در جای دیگر می‌گوید «مراکز یا جوهرها هستند که تعیین می‌کنند که هر چیزی چیست و آن را شاخص و به‌یادماندنی می‌کنند»<sup>۱۵</sup>. به بیانی دیگر، از این منظر، «مراکز مهم‌ترین موجودیت‌های هر پدیده هستند» که توجه را به سمت خود جلب می‌کنند و همچنین شخصیت هر پدیدهای وابسته به مراکز آن است. کریستوفر الکساندر در این زمینه معتقد است که مراکز اساسی‌ترین عناصر سازنده هر پدیده هستند. به طوری که همه ویژگی‌ها و خصصیت‌های یک پدیده وابسته به مراکز آن است.<sup>۱۶</sup> در این میان نکته دیگری که تأییدکننده اهمیت مرکز است، وابستگی «حیات» موجود در هر پدیده به مراکزش است. به اعتقاد الکساندر، مراکز بر هم تأثیر می‌گذارند و زنده می‌شوند و در نهایت زنده شدن مراکز به زنده شدن کل پدیده منجر می‌شود. پس مراکز از این منظر، مهم‌ترین موجودیت‌ها در یک پدیده هستند که نه تنها کلیت پدیده را می‌سازند بلکه شخصیت و حیات موجود در آن را نیز رقم می‌زنند.



علاوه بر آنچه ذکر شد، از منظر روان‌شناسی انراک نیز، مراکز اهمیت ویژه‌ای دارند. آنزهایم معتقد است که «مرکز تعادلی»<sup>۱۷</sup> در یک اثر نقاشی، نه تنها اولین نقطه جذب چشمان مخاطب است، بلکه حاوی مهم‌ترین معنا و مفهوم موجود در اثر نیز هست. وی معتقد است که، غالباً موقعیت «مرکز تعادلی» تصویر، منطبق بر «مرکز معنایی»<sup>۱۸</sup> مورد نظر هنرمند می‌شود. به بیان دیگر موقعیت مرکز چنان ظرفیتی را دارا است که می‌تواند در خود مضامین اصلی مورد نظر هنرمند را جای دهد، چرا که این موقعیت در حقیقت کانون مورد توجه بیننده نیز هست و بدین طریق هنرمند به دنبال جلب توجه بیننده و ارائه مقصود و منظور خود در این فضای میانی است.<sup>۱۹</sup> بنا بر این، مرکز مهم‌ترین بخش از هر اثر هنری است که محتوای اصلی اثر را مشخص می‌کند.

علاوه بر این، از منظر نوربرگ-شولتس، مرکز یکی از عناصر تشکیل‌دهنده ساختار فضای وجودی است. در نتیجه با توجه به تعریف فضای وجودی،<sup>۲۰</sup>

اصطلاح استقرار یافتن انسان، اشاره به مکان‌ها یا مراکز دارد که از آنها راه‌ها به صورت افقی به سوی محیط اطراف گسترش می‌یابند و تشکیل صحنه‌های افقی را می‌دهند. این را می‌توان تصور اولیه از فضای وجودی بشر به حساب آورد.<sup>۲۱</sup>

(ت ۳)<sup>۲۲</sup>

در این معنا مسیر و راه با بردار جهت<sup>۲۳</sup> و نیرو قربایت معنایی پیدا می‌کنند. مسیر در ساختار فضای وجودی، در حقیقت راه‌هایی است که در سطح افقی با یکدیگر ترکیب و به مرکز ختم می‌شوند. از آن جایی که این راه‌ها به سمت مرکز می‌روند و به آن ختم می‌شوند، می‌توان گفت که مسیرها در فضای وجودی مانند بردارها، جهت دارند جهت‌دار بودن راه‌ها و مسیرها در فضای وجودی از خلال سخنان نوربرگ-شولتس به‌وضوح قابل دریافت است. او می‌گوید:

در این فضا (فضای وجودی)، راه اصلی‌ترین انگیزه است. راهی

14. Christopher, Alexander, The Nature of Order, vol. 1, p. 119.  
15. Ibid.

۱۶. فضای وجودی، چگونگی فلسفی انسان در هستی متعلق با فضایی عالم است (برای مطالعه بیشتر ببینید: فضای وجودی در اندیشه نوربرگ-شولتس، رجوع شود به کریستیان نوربرگ-شولتس، هستی، فضا، مساری، ص ۳۶.  
۱۷. نوربرگ-شولتس، مساری، حضور، زبان و مکان، ص ۳۳.  
۱۸. هوشتی، فلسفه‌ساری، ص ۳۶.  
19. Christopher, Alexander, Ibid, vol. 1, p. 90.  
20. Ibid, p. 91.

۲۱. الکساندر در این باره می‌گوید: «ساختار کلیت توسط اجزای موجود در آن وجود ناشن این اجزا، طریق هدایتی آن‌ها، چگونگی هویت‌های امکان‌هایی که ایجاد می‌کنند، بیان می‌گردد» (Ibid, p. 89).  
۲۲. کریستوفر الکساندر معتقد است که حیات ویژگی‌ای نسبی است که در همه پدیدهای موجود در هستی وجود دارد. او حیات هر پدیده را وابسته به مراکز موجود در آن و چگونگی برهم‌کنش و ارتباط آن‌ها با هم می‌داند. حیات هر بخش همین از جهان، به ساختار مراکز است که آن بخش در بر می‌گیرد. بستگی دارد. (الکساندر، مسرت، نظریه، ص ۸۲).  
23. Balancing center

ت ۲. ساختار فضای وجودی از منظر نوربرگ-شولتس، ماخذ: نوربرگ-شولتس، هستی، فضا، مساری، ص ۳۶.

24. Meaning center

25. Rudolf Arnheim, Ibid, pp.109,110.

۲۶. کی-ستیان لوبرگ- شروسی، معماری: سنا و مکان، ص ۱۰۶.

۲۷. قرابت منطقی راه و مسیر یا جهت

در توجه به این نکته روشن می‌شود

که فضای وجودی در حقیقت در پی

یگان ویژگی‌های فیزی و ثبت فضای

انسانی است، از سوی دیگر جهت

سازاری را می‌توان از ویژگی‌های

بازر فیزی «انسان به‌شمار آورد به

طور مثال، می‌توان گفت: «جهت

جغرافیایی در اصل به نماد او هستی

انسی در جهان مطرح می‌شود»

(لوبرگ- شروسی، معماری: حضور

زبان و مکان، ص ۱۲۲- به کهنسر

دیگر، انسان برای استعمار در جهان

همواره در فضا جهت‌دار می‌شده است.

علاوه بر این، کاسپورک نظارت در

این جهت را به دلیل بار معنایی و

محتوایی منطقی این جهان یا یکدیگر

می‌داند (کاسپورک، فلسفهٔ سورت‌های

مسکینگی، ص ۱۷۰ و ۱۷۱)، لذا در

هنگام فضایی مدرن، که حاصل

نظم دکارتی است، جهت فاقد ارزش

وجودی و ماهوی هستند و تا بیانات

محدود به ویژگی‌های مضاربت

منطقی، انسانی، و - هستند

با بر این مفهوم جهت نیز مانند مرکز

تر ویژگی‌های پایهٔ فضای انسانی

است، لذا در لنده توضیح داده می‌شود

که هر چند جهت از مناسبات کلیدی

فضای وجودی است، اما اهمیت و

را بیان کرد، تا تصویر آشکارتری از آن در ذهن مخاطب ایجاد

شود. بر همین اساس، الکساندر روش تعریف مرکز را «دوری»<sup>۲۰</sup>

می‌داند یعنی با بازگشت به مفهوم مرکز می‌توان آن را تبیین

کرد. او مراکز را «هفتمانی‌ترین عناصر»<sup>۲۱</sup> عالم می‌داند و

می‌گوید: «بیک مرکز، یک نوع جوهره است که تنها به وسیلهٔ

سایر مراکز تعریف می‌شود»<sup>۲۲</sup> بر همین دلیل، در این مجال،

تلاش می‌شود که مطالبی دربارهٔ مرکز توضیح داده شود تا از

این طریق، این مفهوم روشن‌تر شود.<sup>۲۳</sup>

## ۲.۱. تلقی‌های گوناگون از مرکز

از آن جایی که واژهٔ مرکز مفهومی عام و جامع است، در بدو امر

مفاهیم متنوعی را به ذهن متبادر می‌کند؛ مفاهیمی که سهواً

تعریف مرکز تلقی می‌شوند. این امر موجب می‌شود که ذهن

انسان به تلقی‌ای خاص از مرکز بسنده کند و بدین سبب این

مفهوم به صورت جامع فهمیده نشود. بنا بر این برای جلوگیری

از کژفهمی، لازم است ابتدا همهٔ پیش‌فرض‌های در خصوص

مرکز شرح داده شود و نسبت آن‌ها با تلقیات مد نظر در آرای

نظریه‌پردازان موضوع این پژوهش تبیین شود

### ۲.۱.۱. مرکز هندسی

هنگامی که واژهٔ مرکز مطرح می‌شود، بی‌شک اولین تصویری

که در ذهن ایجاد می‌شود، تصویر دایره‌ای است که مرکز آن

با نقطه‌ای مشخص شده است. این تصور اولیه از واژهٔ مرکز،

در حقیقت متکی بر مفهوم «مرکز هندسی» است. در هندسه،

مرکز یک جسم، نقطه‌ای است تقریباً در میانهٔ آن شیء. در

شکل‌های منتظم هندسی، مرکز هندسی غالباً محل تقاطع اقطار

شکل است. مفهوم مرکز هندسی به قدری در اندکان همه جا

افتاده است که به‌شما چالشین مفهوم وسیع‌تر مرکز می‌شود و از

این رو کژفهمی‌هایی را در ترک صحیح این مفهوم عام ایجاد

می‌کند.

به سوی هدف، راهی میان توقف‌های زندگی، راهی که همواره

از هشدان‌ها به سوی شناخته می‌رود. اما بشر همواره به جایی

که بدان تعلق دارد باز می‌گردد او به گذشته که نقطهٔ عزیمت و

بازگشت او را مبین می‌سازد، نیاز دارد در اطراف این «مرکز»

دنیای او به عتابه نظامی از راه‌ها که معمولاً در خردست محو

می‌شوند سامان یافته است.<sup>۲۴</sup>

بنا بر این، راه یا مسیر تنها با حضور مرکز، متناظر می‌شود. از

این رو، این مراکز هستند که موجب می‌شوند راه‌ها به ناکجا

آباد ختم نشوند و تداعی‌کنندهٔ «حرکتی» متناظر باشند که در

مقابل تجربهٔ «کم شدن» قرار می‌گیرد.<sup>۲۵</sup> بر همین اساس، راه

یا مسیر نیز به نوعی وابسته به مرکز است؛ به طوری که بدون

حضور آن، مسیرها در پی هدفی مشخص نخواهند بود و از این

رو بی‌اعتبار می‌شوند. به همین دلیل، نوربرگ- شروسی راه یا

مسیر را متمم مفهوم مرکز معرفی می‌کند. با توجه به مطالب

مذکور مرکز مهم‌ترین عنصر فضای وجودی است و سایر عناصر

از قبیل راه اهمیت و معنای خود را وامدار آن هستند.

در مجموع مفهوم مرکز از منظر الکساندر متضمن همه

ویژگی‌ها و صفات هر پدیده است. همچنین آرنه‌یام مرکز را

عالی‌ترین بخش یک ترکیب بصری معرفی می‌کند که معنای

اصلی اثر را انتقال می‌دهد. علاوه بر این نوربرگ- شروسی مرکز

را مهم‌ترین عامل در تبیین فضای وجودی می‌داند. بنا بر این

وجه اشتراک نظرگاه‌های مذکور پیرامون مفهوم مرکز، توجه به

اهمیت آن در تکوین و ادراک هستی است. در این مجال پس

از روشن کردن اهمیت این مفهوم، لازم است به بیان تعریف

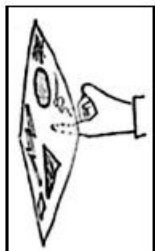
روشن‌تری از آن پرداخته شود.

## ۲.۲. تبیین مفهوم مرکز

با تمسک در آرای نظریه‌پردازان، روشن می‌شود که «مرکز» از

جمله مفاهیمی است که نمی‌توان برای آن تعریفی با حد و رسم

منطقی عرضه کرد، بلکه فقط می‌توان پیرامون آن توضیح‌هایی



ت ۳. روش تمییز گرایگاه اجسام مأخذ محمود راجویان، هتافل بصری در دستگاه انتظام مرکزی، ص ۹.

۳.۱.۲. مرکز نقل (مرکز دینامیکی<sup>۳۳</sup> یا گرانشی)  
یکی دیگر از مظاهری که ممکن است در درک جامع مرکز اختلاف ایجاد کند، «مرکز گرانشی» است. مرکز گرانشی در حقیقت نقطه‌ای از شکل است که جمع نیروهای نقل موجود در تصویر در آن نقطه برابر صفر است.  
مرکز نقل یک پدیده اگر واجد شکلی منتظم باشد، با اندازه‌گیری به دست می‌آید به طوری که گرایگاه بصری شکل منطبق بر مرکز هندسی آن خواهد بود (ت ۳). اما برای یافتن مرکز نقل در اشکال غیر متعارف آرنهایم می‌گویند:

اگر شیء را در فضا از چند نقطه آویزان کنیم و خطوط شاقول آن را ترسیم کنیم، محل تلاقی خطوط همان مرکز نقل و یا مرکز دینامیکی شکل است.<sup>۳۴</sup>

آرنهایم باور دارد که اشکال در الگوهای بسیار پیچیده و غیرمنتظم نیز از آن جایی که محدودیت فضایی دارند، به صورتی ضمنی به دور مرکزی سامان‌دهی شده‌اند که بدون ارجاع به این مرکز، ساختار الگوی بصریشان بدرستی درک نمی‌شود. او می‌افزاید «این مرکز در یک اثر هنری ممکن است نقطه‌ای ساده، هر شکلی و یا مجموعه‌ای از اشکال باشد».<sup>۳۵</sup>

۳.۱.۳. مرکز ادراکی (مرکز تعادلی)  
مرکز ادراکی یا مرکز تعادلی، ناهمبندی از تصویر است که، با نگاه اول به یک اثر هنری، چشم در آن ناحیه متوقف می‌شود» و غالباً بیشترین محتوی در همان ناحیه به مخاطب انتقال داده می‌شود. به باور آرنهایم، مرکز تعادلی هر اثر در میان مراکز دیگر «قوت و ثبات» بیشتری دارد. به همین دلیل است که در طول تاریخ و در اغلب سرزمین‌ها موقعیت مرکزی در آثار هنری «هماینگر قدرت متعالی»<sup>۳۶</sup> بوده است. در اکثر فرهنگ‌ها این موقعیت میانی در تصویر «مخصوص خاندان انسان کامل، پادشاه، و غیره بوده است».<sup>۳۷</sup> همه این مراکز فراتر از محدودیت‌های زمانی و مکانی

هستند و در نتیجه در مرکز تعادلی باثبات تصویر جای می‌گیرند. پس موقعیت مرکزی چنان ظرفیتی دارد که می‌تواند، در خود مضامین اصلی مورد نظر هنرمند را جای دهد چرا که این موقعیت در حقیقت کانون مورد توجه بیننده است و از این رو هنرمند به دنبال جلب توجه بیننده و بیان مقصود و منظور خود در این فضای میانی است. علاوه بر این، به عقیده آرنهایم «حسی از ثبات»<sup>۳۸</sup> همواره همراه موقعیت مرکزی است. از طرفی به لحاظ هندسی، مرکز یک نقطه مشخص است.

اما از نقطه نظر ادراکی، مرکز تا جایی پیش می‌رود که شرایط تعادلی آن حفظ شود در نتیجه مرکز ادراکی می‌تواند یک نقطه، سر یک انسان و یا کل پیکره او باشد. علاوه بر این ممکن است گروهی از اجسام، چون ظرف میوه و یا نوعی مکان هندسی از اشکال به هم تنیده مانند یک گره باشد.<sup>۳۹</sup>

به بیانی دیگر هر موقعیت و یا مجموعه‌ای از موقعیت‌ها که شرایط تعادل بصری را در خود داشته باشند و یا ایجاد کنند مرکز ادراکی را خلق می‌کنند. از طرفی این مرکز نیز در اغلب اوقات با محدوده میانی در هم آمیخته می‌شود و سیستم مرکزگرا را به بهترین صورت پدید می‌آورد. مرکز ادراکی به باور آرنهایم باید موضوع مورد نظر هنرمند را در خود به تصویر بکشد.

در حقیقت آنچه در مرکز ادراکی تصویر قرار می‌گیرد به موضوع اصلی ترکیب‌بندی تبدیل می‌شود و منای کلی تصویر را به نمایش می‌گذارد.<sup>۴۰</sup>  
حال پس از تعریف انواع مراکز که در حوزه ادراک بصری مطرح می‌شوند و رجوع به آرای نظریه‌پردازان این پژوهش، به نظر می‌رسد که مفهوم مرکز مد نظر ایشان، دقیقاً منطبق بر هیپوتیک از تعاریف بیان‌شده در بالا نیست، هرچند ممکن است که ویژگی‌های برخی از آن‌ها را در شرایطی به خود بگیرد به طور مثال «مرکز» مد نظر در آرای نظریه‌پردازان این پژوهش در برخی موارد ممکن است منطبق بر مرکز هندسی باشد و

۳۱. The most primitive elements  
۳۲. Christopher Alexander, THE Nature of Order, vol. 1, p. 116.  
۳۳. آرنهایم این را «روش استعمال مایه‌نمده» خوانده است (رودولف آرنهایم، پیشگامی سور ساری، ص ۱۲).  
۳۴. رودولف آرنهایم از اسطلاح مرکز دینامیکی برای بیان همین منظور استفاده کرده است.  
۳۵. Rudolf Arnheim, Ibid, p. 14.  
۳۶. Ibid, p. 15  
۳۷. exalted power  
۳۸. Ibid, pp. 109, 110.  
۳۹. sense of permanence  
۴۰. Ibid.  
۴۱. Ibid.

ویژگی شاخص آن، اعم از در میانه بودن را داشته باشد ولی در موارد دیگر ممکن است هیچ گونه مفهومی از «مرکز هندسی» را تداعی نکند این امر برای سایر تالی‌ها نیز صادق است.

اما آنچه در کلیه مراکز، فارغ از انطباقشان بر مرکز هندسی، گرانشی، یا ادراکی، مشترک است، خارج کردن فضا از تجانس است. شایان ذکر است که همه تالی‌های مذکور در حوزه ادراک بصری است و ولی معماری تنها به این حوزه محدود نمی‌شود. به طور مثال در معماری، ادراک حسی نیز اهمیت بسیاری دارد؛ مثلاً آسمان آبی که در قاب معماری می‌نشیند نیز یک مرکز است که فضای معماری را قطبی می‌کند پس روشن می‌شود که مراکز موجود در حوزه ادراک بصری نمی‌توانند همه معانی مرکز را بیان کنند و فقط بخش کوچکی از دامنه وسیع معنایی آن را پوشش می‌دهند.<sup>۳۳</sup>

علاوه بر این، پس از تأمل در آرای نظریه پردازان، به نظر می‌رسد که مرکز از منظر ایشان، گاهی فضای عینی را قطبی و گاهی فضای ذهن بشر را متأثر از خود می‌کند. هر آنچه فضای همگن ذهن را قطبی کند و با ارزش‌هایی از یکدیگر خارج کند را می‌توان یک «مرکز ذهنی» تالی کرد. مثلاً از آن جایی که خانه هر فرد در ذهن او ارزش متفاوتی نسبت به سایر نقاط فضا و سایر خانه‌ها دارد، برای وی یک مرکز ذهنی تالی می‌شود. این در حالی است که آن خانه ممکن است هیچ مرکزیتی عینی در میان سایر خانه‌ها نداشته باشد. به همین سبب است که نوربرگ-شولتنس خانه یا کاشانه را از نخستین مراکز ذهنی هر فردی معرفی می‌کند. اما مرکز عینی، مرکزی است که در محیط عینی ایجاد تمرکز می‌کند. به طور مثال یک میدان، یک مرکز عینی محسوب می‌شود که برای همه قابل درک است.

در مجموع با تدقیق در آرای نظریه پردازان روشن می‌شود که تالی‌های متنوعی از مفهوم مرکز هست که برای فهم بهتر آن لازم است جوهره مشترک موجود در آرای مختلف مشخص شود.

۲.۲. جوهره مفهوم مرکز

با تمیق در آرای محققینی که بیش از دیگران درباره مفهوم مرکز به مطالعه پرداخته‌اند، روشن می‌شود که وجه اشتراک همه آن‌ها، توجه به نیروها و بردارهایی است که توسط مراکز در فضا ظاهر می‌شوند و به قطبی کردن آن می‌پردازند. از منظر ایشان، بهره‌گیری از مرکز یکی از راهکارهای اساسی برای در هم شکستن فضای همگن<sup>۳۴</sup> و جهت‌دار کردن آن است. بنا بر این همه در تبیین مرکز به بردارها یا نیروهایی اشاره می‌کنند که یکتوانی فضا را در هم می‌شکنند و نوعی مرکزیت در اطراف خود ایجاد می‌کنند هرچند به نظر می‌آید که محیط اثر مراکز و بردارها و نیروهای حاصل از آن‌ها متفاوت معرفی شده‌اند. پس به طور کلی، با رجوع به آرای نظریه پردازان، فارق از تفاوت منظرشان، جوهره مفهوم مرکز را می‌توان مفهوم نیرو دانست.

در ادامه با رجوع به آثار نظریه پردازان مذکور، سعی شده است که این جوهره مشترک مفهوم مرکز (یعنی توجه به مفهوم نیرو) از خلال سخنان ایشان آشکار شود.

رودولف آرنهیم معتقد است که هر مرکز واجد «نیروهایی»<sup>۳۵</sup> است که باعث جذب و متعزز کردن «فضای اطراف آن» می‌شود که آن‌ها را نیروهای مرکزگرا می‌نامد آرنهیم در جای دیگر می‌گوید «هر عین حال شکل کلی هر مرکز خود نماینده نوعی بردار نیرو است که همانند یک تیر به جهات مختلف فضا گسترده می‌شود».<sup>۳۶</sup> بنا بر این با تأمل بیشتر بر آرای آرنهیم روشن می‌شود که، هر مرکز علاوه بر نیروهای جاذبه مذکور، نیروهای دافعه‌ای از خود در فضا ساطع می‌کند و در نتیجه نسبت خود را با سایر مراکز هم‌چوارش مشخص می‌کند آرنهیم این نیروها را با لفظ نیروهای مرکزگرای توضیح داده است.<sup>۳۷</sup> این سیستم نیروها، به دلیل وجود حوزه‌های نیرویی، فواصل میان اشیاء و اشکال را در یک تصویر بصری و یا در یک فضای معماری تحت تأثیر قرار می‌دهد.<sup>۳۸</sup> به اعتقاد آرنهیم این نیروها در دو قلمرو نیروهای روان‌شناختی و فیزیکی، وجودی واقعی دارند و

۳۳. کریستوفر الکساندر نیز برای صلاح کردن دامنه معنایی وسیع مرکز و جلوگیری از حصر معنای آن در نوبتهای دکوراسیون می‌گوید «چک مرکز، دقیقاً یک مرکز تالی (گرافیکی) نیست» (Alexander, Ibid, vol. 1, p.110).

۳۴. از آنجا که مکان فضای قطبی‌شده و جهت‌دار است، و مرکز عامل قطبی کردن فضا است می‌توان نتیجه گرفت که مرکز رکن اصلی ایجاد مکان است. به تعبیر دیگر، مکان بدون مرکز تحقق نمی‌یابد.

۳۵. آرنهیم معتقد است که هر نیرویی سه خصیصه اصلی دارد: هم‌جای‌گیری، قهلاً آغاز، قوت و جهت (آرنهیم، هنر و ادراک بصری روان‌شناسی چشم‌خلاق، ص ۳۷).

۳۶. آرنهیم سیستم مرکزگرای را به صورت «جذب بردارهای مرکزی تالی و یا مصوبی» تعریف می‌کند. (Arnheim, Ibid, p. 7)

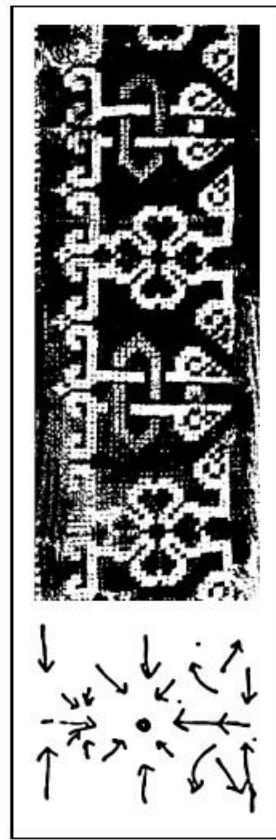
۳۷. علاوه بر این لازم به ذکر است که این تعبیر از نیروهای مرکزگرای در انبوهات آئی الکساندر نیز، که بسیار متأثر از آخرین اثر آرنهیم یعنی The Power of Center است.

یاد شده است. او آنجا که می‌خواهد ویژگی‌های کلی مراکز را ببرد به ویژگی‌های «مراکز انحصاری» می‌کند (الکساندر، سرتست نظم، ص ۴۷). که به نظر می‌رسد همان مرکزگرای مد نظر آرنهیم است. اما در تعریف الکساندر برای مفهوم مرکز، او تألیاً به نیروهای مرکزگرای آن اشاره می‌کند و به مرکزگرای اشاره چندانی نمی‌کند.

«اساس یافته‌های ادراکی انسان در حقیقت حوزه یکپارچه‌ای از نیروها است»<sup>۳۸</sup>

به طور خلاصه از منظر آرنهایم، مراکز نیروها و بردارهایی در فضا هستند که، همانقدر که مفاهیمی ذهنی به شمار می‌روند، در عالم فیزیکی نیز به واسطه اشکال بصری قابل رؤیت هستند.<sup>۳۹</sup> از منظر وی اشکال نه تنها ایستا نیستند بلکه به علت داشتن نیروهای درونی کاملاً پویا هستند در نتیجه به باور آرنهایم، برای تبیین ساختار ترکیب‌بندی، نقطه شروع بررسی بردارهای موجود در اشکال است. در نظر وی «بردار نیرویی است که همانند یک پیکان از مرکز انرژی یک چیز در جهتی خاص انتشار می‌یابد»<sup>۴۰</sup> در هر دستگاهی که بتواند آزادانه انرژی خود را در فضا منتشر کند، بردارها به صورت «هایرموار» منتشر می‌شوند.<sup>۴۱</sup> این دریافت کلی را آرنهایم، از زبان گوتته چنین بیان می‌کند «هر چیزی که خود را در یک فضای آزاد نمایان کند اشکال مدور را جستجو می‌کند»<sup>۴۲</sup>

آرنهایم بیان خود را پیرامون نیروهای حاصل از مراکز، نه تنها در تصاویر دویستی، بلکه در فضای سه‌بعدی نیز مطرح می‌کند. وی معتقد است که مرکز یک اثر بصری چنانچه قوت کافی داشته باشد، می‌تواند نیروهایی را به فضای سه‌بعدی اطراف ساطع کند، به طوری که مخاطب اثر در جاذبه آن غوطه‌ور شود. در اندیشه آرنهایم، عمل مشاهده در حقیقت فرستادن نیروهایی در قالب بردارها از چشم ناظر به سمت شیء و عکس‌العمل مرکز آن شیء به چشم بیننده است. در نتیجه یک اثر هنری،



ت ۳. میدان نیروی مراکز موجود در حاشیه قرش به مظهر بردارهایی ظاهر می‌شوند. ماخذ کریستوفر الکساندر، سرشت نظم، ص ۹۱

بردارهایی را به سمت ناظر می‌فرستد که او را جذب کند و تحت تأثیر قرار دهد. وی در این باب می‌افزاید: «اثر هنری قوی، خود به مرکز اولیه تبدیل می‌شود و ظاهراً ساختار خود را مستقل از ناظر، مسلط می‌کند و ناظر غوطه‌ور در آن اثر می‌شود و - و وجود خارجی خود را فراموش می‌کند»<sup>۴۳</sup> در این عبارت آرنهایم به نیروهایی که مراکز در فضای سه‌بعدی اطراف خویش ساطع می‌کنند اشاره دارد؛ نیروهایی که سبب جذب و توجیه و ایجاد قربت میان اثر هنری و مخاطب می‌شوند. بنا بر این وی جوهره واحد مرکز را چه در تصاویر دویستی و چه در فضای سه‌بعدی نیروهایی می‌داند که توسط مرکز به محیط وارد می‌شوند. کریستوفر الکساندر نیز دقیقاً تعبیر مشابهی را درباره نیروهای حاصل از مراکز بیان می‌کند. او نیز معتقد است که یک مرکز قوی (و یا به تعبیر وی زنده) نیروهایی را در فضا ایجاد می‌کند که در انتها مراکز دیگر فضا را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، بلکه انسان را نیز، به مثابه مرکزی، در جاذبه خویش می‌کشد و از این رو نوعی «احساس قربت» میان مخاطب و مرکز قوی ایجاد می‌شود. به همین علت است که او مراکز را عامل تحریک و توجیه به «خویششن» انسان معرفی می‌کند.<sup>۴۴</sup> از این منظر نیز، مراکز نیروهایی دارند که بر فضا و ساختار آن اثر می‌گذارند. کریستوفر الکساندر صریحاً می‌گوید: «آنچه یک مرکز را مرکز می‌کند، این است که تا چه حد به مثابه حوزه‌های سازمان‌یافته از نیروها در فضا عمل می‌کند»<sup>۴۵</sup> برای درک بهتر این موضوع مثالی آورده شده است. در تصویر «ت ۴» الکساندر مراکز را با بردارهای جهت‌داری جانشین کرده است که نشان دهد، مراکز واحد نیرو هستند از این رو، از منظر الکساندر، مراکز می‌توانند به مثابه نیروهایی جهت‌دار ظاهر شوند. بنا بر این از این منظر نیز جوهره واحد مرکز توجیه به مفهوم نیرو است. کریستیان نوربرگ-شولتز نیز وجود نیروها را جوهره مراکز دانسته است. او معتقد است که «اولین حالت فهم طبیعی، نیروها را به عنوان آغازگاه خود برگرفته و آن‌ها را به عناصر

۳۷. این مساحت از مساحت ساطع در نظریه گسالت است که آرنهایم آن را منظر از مراکز معرفی می‌کند. لو می‌گوید هر مورد هرگز یک رابطه فضا را نشان نمی‌دهد. هلسلر، مسیحی، وجود دارد که چشم ما به طور قهقوری آن را مشخص می‌کند (آرنهایم، هنر و ادراک بصری، روان‌شناسی چشم، خلاصه، ص ۲۰).  
 ۳۸. برای مطالعه بیشتر زکده رولوف آرنهایم، هنر و ادراک بصری، روان‌شناسی چشم، خلاصه، ص ۴۹. Ibid, p. 3.  
 ۳۹. Ibid, p. 4.  
 ۴۰. به باور آرنهایم شواهد این اصل را می‌توان در علوم همچون فیزیک، زیست‌شناسی، و روان‌شناسی مشاهده کرد. آرنهایم برای اثبات این اصل مهم دو مثال در حوزه زیست‌شناسی و زمین‌شناسی مطرح می‌کند برای مطالعه بیشتر زکده: Amheim, Rudolf, Ibid, p. 6-7.



طبیعی عینی یا چیزها مرتبط می‌کند.<sup>۵۲</sup> در این باره می‌گوید: «هر کل هر فهمی از محیط طبیعی ناشی از تجربه آغازین طبیعت به مثابه انبوه نیروهای زنده است.»<sup>۵۳</sup> از آنجایی که او مرکز را عنصر اصلی فضای وجودی و عامل ادراک انسان از هستی معرفی می‌کند، پس مراکز را نیروهایی می‌شناسد که محیط بی‌حضور را در یک جا متمرکز می‌کنند.<sup>۵۴</sup> در مجموع، جوهره واحد مفهوم مرکز مفهوم نیرو است. هر چند نوع و محیط اثر این نیروها، با توجه به نظرگاههای گوناگون، متفاوت است. به طور مثال، آرناهم که در حوزه ادراک بصری به مفهوم مرکز نظر افکننده است. غالباً این نیروها را نوع نیروهای ادراکی و بصری معرفی می‌کند. الکساندر نیز از همین باب وارد می‌شود و به نیروهای مراکز در ترکیبات بصری اشاره‌هایی دارد اما او در نهایت<sup>۵۵</sup> از این حوزه فراتر رفته است و نیروی مرکز را نوعی چابکی فطری معرفی می‌کند که سبب ایجاد احساس قربت میان مرکز و انسان می‌شود علاوه بر این هر چند نورپردگ شریلس هم جوهره مرکز را مفهوم نیرو می‌داند اما او نیز این نیروها را جامع‌تر از نیروهای بصری مد نظر آرناهم معرفی می‌کند و آن‌ها را عوامل اصلی تکوین و ادراک هستی معرفی می‌کند.

۳.۲. دامنه مرکز

پس از تأمل در مفهوم مرکز لازم است گستره مفهوم آن روشن شود. از آرای محققین در این زمینه برداشت می‌شود که مرکز مفهوم بسیار وسیعی است، چنان‌که همه هستی را در بر می‌گیرد؛ به طوری که می‌توان ادعا کرد هستی از مراکز تشکیل شده است. رودولف آرناهم به توده‌ها و حوزه‌هایی اشاره می‌کند که بر دارهای انرژی را در فضای اطراف خود منتشر می‌کنند و این توده‌ها و حوزه‌ها را مراکز می‌نامد. علاوه بر این او معتقد است که «روابط میان این مراکز»، به سبب داشتن بردارهای انرژی، خود در حکم مراکز هستند مانند فضای بی‌نقش میان دو نقش.

از این منظره کل یک اثر هنری از مراکز، در مقیاس‌ها و شکل‌های گوناگون، تشکیل شده است؛ هرگز در یک اثر هنری ممکن است قطعاتی ساده، هر شکلی و یا مجموعه‌ای از اشکال باشد. در یک دستگاه پویاشناسی، هر شیء بصری می‌تواند یک مرکز باشد.<sup>۵۶</sup> از نمونه‌های مطرح‌شده در خلال سخنان آرناهم روشن می‌شود که تلقی وی از مفهوم مرکز منحصر به عناصر تشکیل‌دهنده آثار هنری دویسی نیست، بلکه او معتقد است که آن‌ها در جهان سبب‌بندی پیرامون ما نیز حضوری فعال دارند. از آنچه گفته شد برداشت می‌شود که از منظر آرناهم، کل هستی متشکل از مراکز در مقیاس‌های مختلف است.

کریستوفر الکساندر نیز عقیده مشابهی دارد و معتقد است که می‌توان هنجورده‌های مستقل<sup>۵۷</sup> در یک پدیده و همچنین «روابط بین این موجودیت‌ها» را «مرکز» نامید. «هر طی سال‌های اخیر برای اینکه در هنگام سخن گفتن از موجودیت‌ها، از شیوایی ثابت و دائمی بهره‌مند شوم، آموخم که بهتر است همه آنها را (چه اجزا، چه کلیت‌های موضعی و چه موجودیت‌های به هم چسبیده که به سختی قابل رویت‌اند) مرکز بنامم.»<sup>۵۸</sup> از نظر الکساندر فاصله بین این نقاط نیز، مرکز خوانده می‌شود<sup>۵۹</sup> و او نیز مرکز را تنها نقاط شاخص متمرکز در فضا نمی‌داند و معتقد است عالم هستی کلیتی است که مراکز مرتباً تشکیل شده است. او این ارتباط را چنین شرح می‌دهد «مراکز از دل مراکز دیگر بیرون می‌آیند و در فضا با مراکز بزرگتری در ارتباط هستند.»<sup>۶۰</sup> یا در جای دیگر می‌گوید: «مراکز، تنها از مراکز دیگر ساخته شده‌اند؛ این بنیادی‌ترین مفهوم است.»<sup>۶۱</sup> بنا بر آنچه گفته شد، از منظر الکساندر نیز دامنه مناسی و مصداقی مرکز، کل جهان را در بر می‌گیرد.

نورپردگ شریلس نیز تأویلاً به گسترده‌گی این مفهوم اشاره کرده است. از نظر او فضای وجودی شامل عناصری است که او آن‌ها را هرگز، مسیر، و حوزه می‌خواند. حوزه مرکزی است که خود از مجموعه‌ای از مراکز تشکیل می‌شود (مانند شهر). نقش

52. Ibid  
 لازم به ذکر است که این آرایه‌ها در نیروها از مراکز به صورت ثابت‌وارا نورپردگ شریلس نیز بیان کرده است همان‌جا اهداف یا «کانون‌های هستی» در آن‌ها رویندگی منظر وجودی و دمی‌بندی، اما مکان‌ها آغازگاه‌های نیز هستند که از طریق آن‌ها جهت خود را می‌یابیم و به محیط احساس تعلق می‌کنیم. پس مکان چون درونی در برابر بیرونی آن دریافت می‌شود و باید نسبتاً کوچک باشد تا احساس امنیت روانی ایجاد کند. اندرو مجنون مکان‌های شناخته یا صورت مرکزدار ملازم است. پس مکان نیرو را گرداند. نورپردگ شریلس، ستاد در مساری غربیه، ص ۱۹۲.  
 53. Ibid, p. 36, 37.  
 54. Christopher Alexander, Ibid, vol. 4, pp. 68, 69.  
 55. Ibid, vol. 1, p. 116.  
 ۵۶ کریستیان نورپردگ شریلس، روح مکان، به سروی پینلارشناسی مساری ص ۳۲.  
 ۵۷ همان، ص ۳۲.  
 ۵۸ علاوه بر این، مفهوم چیزی نیز در اینیات نورپردگ شریلس ظاهراً تلاوت بر تعبیر نیروهای متمرکز شونده دارد چرا که به عقیده وی «هرگز آردن در طبیعت مناسی اصلی و لا چیز است.» (نورپردگ شریلس، مساری ستاد و مکان، ص ۱۰۶) این گورد آردن در حقیقت همان تومرکز است که از نیروهای مرکزگرا حاصل می‌شود. او این رو به نظر می‌رسد که با تصوی بر مفهوم چیزی او منظر نورپردگ شریلس، می‌توان مراکز تقنینش فضای وجودی از این نظرگاه را شناخت، به طور خلاصه: —

مرکز در منبختی به مسیر آنجا عیان می‌شود که به قول وی مسیری مقصد (= بی‌مرکز) معنا ندارد. بنا بر این مرکز متمم مسیر است. چنین نگاهی نشان می‌دهد که از نظر او «مرکز مهم‌ترین عنصر در ساختار فضای وجودی انسان است». <sup>۶۰</sup> در نهایت می‌توان چنین نتیجه گرفت که نوربرگ-شولتس نیز برای مرکز قائل به گستردگی به طول تاریخ و عرض جغرافیا است.

از بررسی آرای نظریه‌پردازان مذکور می‌توان دریافت که تلقی نوربرگ-شولتس از مفهوم مرکز از آغاز تا انجام مطالعاتش، ثابت باقی می‌ماند؛ ولی تلقی آرنهایم و الکساندر از مفهوم مرکز در مسیر پژوهش دستخوش تغییر می‌شود. آرنهایم ابتدا مرکز را فضا یا عنصر مابقی یک ترکیب‌بندی بصری می‌داند که در سامان‌دهی کل تصویر نقش مهمی را ایفا می‌کند. اما چنانچه گفته شد، بعدها به این نتیجه می‌رسد که، هر آنچه موجودیت بصری دارد یا به تعبیری هر آنچه دیده می‌شود، مرکز است.

کریستوفر الکساندر نیز در ابتدا مرکز را محدودهای بصری می‌داند که با نیروهای مرکز‌گرایی فضای اطراف خود را سامان می‌دهد؛ ولی در ادامه سیر تکاملی اندیشه او به برقراری ارتباطی ظریف میان مفهوم وجود و مرکز منجر می‌شود. <sup>۶۱</sup> از نظر او هر چه موجود دارد (اهم از مادی یا غیرمادی، بصری یا غیربصری)، مرکز به حساب می‌آید؛ مثلا کلبه‌ای روی تپه یا صندلی چوبی یا نوری که از روزنی وارد می‌شود، همه مراکز مؤثری هستند. در نهایت از آنچه مرور شد چنین برداشت می‌شود که از نظر محققان یادشده، دامنه مرکز بسیار وسیع‌تر از تلقی عام از این مفهوم است تا آنجا که می‌توان «مرکز را عنصر سامان‌دهنده هستی و پدیده‌های آن دانست».

### ۳. برخی از وجوه مرکز

سخن از مرکز، به علت ماهیتش، معمولاً نوعی پیچیدگی دارد. تمسق در پارایز مهم‌ترین ویژگی‌های این مفهوم راهی برای درک بهتر آن است. شایان ذکر است که در این مجال تنها به استخراج و

تدوین وجوه اساسی مرکز از منظر نظریه‌پردازان این نوشتار پرداخته می‌شود و احصایی در برشمردن همه وجوه مرکز وجود ندارد.

### ۳.۱. تشهشع و تمركز (واگرای و همگرایی) <sup>۶۲</sup>

کریستوفر الکساندر در برشمردن ویژگی‌های بارز مرکز می‌گوید: «مراکز اغلب محصور، متصل به یکدیگر، متقارن، متناوب، و متمایز از فضای مجاورشان و واگرا هستند که به هم‌پیوستگی ناشی از کیفیت متمركز را در فضا ایجاد می‌کنند». <sup>۶۳</sup> از نوشتار الکساندر می‌توان دریافت که مراکز به طور کلی دو ویژگی عمده به ظاهر متناقض دارند: (۱) همگرا هستند و احساسی از تمرکز را در فضا ایجاد می‌کنند. (۲) واگرا هستند و بدین طریق، ضمن ارتباط با مراکز دیگر، به یکدیگر باری می‌رسانند.

آرنهایم نیز، در توضیح ترکیب‌های بصری، «نیروهای معطوف به مرکز داخلی» <sup>۶۴</sup> را همگرا، و «نیروهای معطوف به مرکز خارجی» <sup>۶۵</sup> را واگرا می‌نامد. او قائل به وجود اصلی کلیدی است که بر طبق آن هر «مرکز منفرد» در ابتدا، باعث ایجاد نیروهای مرکزگرا می‌شود و این وضعیت تا زمان ایجاد مرکز دوم، در مجاورت مرکز اول، ادامه می‌یابد. در این حالت نیروهایی ایجاد می‌شود که برای مرکز دوم مرکزگرا و برای اولی مرکزگرای محسوب می‌شوند و مرکز اول برای نیروهای مرکزگرای مرکز داخلی و برای نیروهای واگرای مرکز خارجی به حساب می‌آید. هواکنش مرکز اولیه در برابر مرکز دیگر، تبدیل آرایش مرکز گزایی به مرکزگرای را به دنبال خواهد داشت. <sup>۶۶</sup> این ویژگی مراکز که به چابده و دافعه تغییر می‌شود باید اصول مهمی، مانند قوانین گرانش، در علم فیزیک است.

در حوزه معماری نیز، این ویژگی مراکز سبب ایجاد مبحث فاصله‌گذاری در مکاتب روان‌شناسی محیط (نظیر گسالت) شده است. به تعبیری به علت نیروهایی که یک ساختمان از خود ساطع می‌کند، برای استقرارش در کنار ساختمان مجاور، باید از آن ساختمان فاصله‌ای داشته باشد.

→ اساس مرکز‌گرایی یا چیز بزرگی از منظر نوربرگ-شولتس، وجود نیروهای مرکزگرای است که قلابت «گردآوری عالم» را دافعه می‌دهند. از این رو از این نظر که از نیرو مهم‌ترین عامل در موجودیت مرکز است <sup>۶۷</sup> نک: چلد، چهارم کتاب سرست نظم

60. Rudolf Arnheim, Ibid, p. 15.

۶۱ کریستوفر الکساندر، سرست نظم، ساختارهای زنده در معماری، ص ۸۸

۶۲ وی در جای دیگر می‌گوید: هرگز با یکدیگر ساختاری کلیت هستند» (Ibid, vol. Alexander, Ibid, vol. 1, p. 81) یعنی هر پدیده‌ای به طور کامل از مراکز تشکیل شده است و نیز در جای دیگر می‌گوید: «هر کلیتی در مقیاسی از مراکز ساخته شده است» (Alexander, Ibid, vol. 1, p. 110)

۶۳ همان، ص ۸۲. 64. Christopher Alexander, Ibid, p. 116.

۶۵ کریستیان نوربرگ-شولتس، معماری حضور، زبان و مکان، ص ۳۳. ۶۶ از طرفی در حکمت اسلامی هویدیت واحدی به که همه عالم در مقیاس‌های مختلف از آن ساخته شده است، وجوده است. سوالی که اینجا مطرح می‌شود و نیاز به تمسق بیشتری دارد این است که آیا می‌توان در این مجال مرکز را شامل وجود دانست؟ یعنی عنصرهایی که متضمن حیات در پهنها هست و هر پدیده‌ای بر حسب پهنای که از آن می‌برد به زندگی دست می‌یابد؛ شایان ذکر است که

۳۳. ۲. ۴. ۳

مرز یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ذاتی مرکز است که نبود آن می‌تواند موجودیت مرکز را خدشه‌دار کند. به بیان دیگر، هیچ مرکزی بدون مرز متعین‌کننده آن از محیط اطرافش، شناسایی نمی‌شود. به طور کلی، با ایجاد محصوریتی برای مکان، حد آن در محیط تعریف می‌شود. هر محصوریتی تبدیل به یک مرکز می‌گردد که می‌تواند به مثابه یک کانون برای بیرونش عمل کند.<sup>۶۹</sup> در این باره نوربرگ-شولتس معتقد است که اساساً مکان بدون مرز مشخص فاقد هویت است. «هنگامی که مرزبندی مکانی مخدوش شد و از میان رفته، هم مرزعه و هم سکونتگاه و در کل هر مکانی هویت خود را از دست می‌دهد.»<sup>۷۰</sup> کریستوفر الکساندر نیز می‌گوید: «هن در مطالعاتم خیلی زود متوجه شدم که مراکز زنده، تقریباً همیشه به وسیله مرزها شکل می‌گیرند و تقویت می‌شوند.»<sup>۷۱</sup>

با توجه به مطالب مذکور، برخلاف نظر رایج که بر طبق آن خط آنها یا جداکننده پدیده‌ها یا مراکز مرز نامیده می‌شود، مرز اساساً نقطه آغاز وجود یافتن هر چیز (مرکز) است؛ به طوری که بدون وجود آن، هیچ پدیده‌ای موجودیت نمی‌یابد.

نوربرگ-شولتس به تعریف هایدگر از مرز استناد می‌کند: «حد و مرز آن نیست که انتهای چیزی را مشخص کند؛ بلکه چنانچه یونانیان واقف بودند حد و مرز آن است که به واسطه آن چیزی آشکارگی گهریش را می‌آغازد.»<sup>۷۲</sup>

دو ویژگی عمده درباره مرز برشمرده شده است که به موجب آن‌ها مرز به طور هم‌زمان در زمینش دو نقش را ایفا می‌کند: اول نقش تمایزبخشی است، به این معنی که مرز موجب می‌شود که هر مرکز، از زمینش متمایز شود و دوم وحدت‌آفرینی و ایجاد پیوستگی در محیط است، به این معنی که مرز موجب می‌شود که مرکز با زمینه خود ارتباط برقرار کند و درون آن تعریف شود.

نوربرگ-شولتس می‌گوید: «استانه، حامل وحدت و

تمایز عالم و چیز است.»<sup>۷۳</sup> همچنین «در یک ساختمان، استانه هم‌زمان، داخل و خارج را یعنی آنچه را بیگانه است با آنچه معمول است، از هم جدا و در عین حال به هم مرتبط می‌سازد.»<sup>۷۴</sup> می‌توان حد را «چسب‌بخشنده به یک تمایز»<sup>۷۵</sup> نیز تلقی کرد؛ به طوری که فضای داخل و خارج مرکز را از یکدیگر جدا می‌کند ولی به طور هم‌زمان، همان مرز عنصر واسطی در ارتباط بیرون و درون مطرح می‌شود.

علاوه بر این کریستوفر الکساندر نیز دقیقاً تعبیری مشابه پیرامون مرز عرضه می‌کند او مرزها را هم «تفکیک کننده‌ای مرکز از زمینه و هم «پیوند دهنده‌ای آن با سایر مراکز معرفی می‌کند»

هدف از مرز، که دورتادور یک مرکز را فرا می‌گیرد، مقصودی دوگانه است؛ نخست اینکه مرزبندی توجه را به مرکز جلب می‌کند و از این رو به تولید بهتر مرکز، کمک می‌کند. مرزبندی این کار را با ایجاد میدان نیرویی انجام می‌دهد که مرکز را ایجاد و آن را تقویت می‌کند. دوم اینکه مرکز را که با مرزها محدود شده است، به جهان آن سوی مرزها پیوند می‌زند و آن را یکپارچه می‌کند.<sup>۷۶</sup>

آرنه‌ایم نیز در کتاب قدرت مرکز در فصلی با عنوان «مراکز به مثابه جداکننده»<sup>۷۷</sup> به ویژگی دوگانه مرزها که به تعبیری خود نوعی از مراکزند، اشاره می‌کند او معتقد است که یک ترکیب‌بندی، متشکل از مراکزی است که به شیوه‌های مختلف با یکدیگر مرتبط می‌شوند. همسول‌ترین نمونه این ترکیب‌بندی در ترکیب‌بندی‌های دوگانه‌ای است که دو شریک کنار هم قرار می‌گیرند و با محورهای مرکزی از یکدیگر جدا می‌شوند. این نوع ترکیب‌بندی را آرنه‌ایم «ترکیب‌بندی دوقطبی»<sup>۷۸</sup> می‌نامد.<sup>۷۹</sup> آنچه در مجموع در این ترکیب‌بندی بیش از هر چیز حاکم اهمیت است، ترکیب ظریف دو مقوله «رباطه یا اتصال میان دو مرکز و جدایی بین آن‌ها است».<sup>۸۰</sup>

→ کریستوفر الکساندر نیز مراکز را هفتاد زندگی و حیات پدیده‌ها» می‌نامد. در این صورت نیز دامنه مناسبتی و مناسبتی مفهوم مرکز همه هستی را در بر می‌گیرد.

۶۹. ویژگی مذکور مرکز‌بندی فرجه‌ها کامل تر است که می‌توان آن را «فرهنگ‌آموزی» متشابه از «کودک‌پروری» می‌نامیم. در سلسله تحقیقی «فرهنگ‌آموزی» در مرکز هستی‌شناسی مرکز محل ظهور است.

۷۰. مثلاً به صورت «موتوان است لازم» ذکر است که این ویژگی مرکز منجر به یکی دیگر از وجهه‌های مرکز در مرتبه‌های بالاتر می‌شود: آن تعلق مرکز است. مرکز محل هم‌پوشی و حتی شدن امور متشابه و در نتیجه «همان» محض است.

۷۱. الکساندر، همان، ص ۸۲.

69. Internal center  
70. External center  
71. Ibid, 5.

۷۲. کریستیان نوربرگ-شولتس، روح مکان، به سوی پدیدارشناسی معماری، ص ۳۲.

۷۳. هم‌و-مسامریه حضوره زبان و مکان، ص ۳۷. ضایح ذکر است که همین مشهور را الهاده از منظر دین‌توطئه خود نیز بیان میکند وی معتقد است مکانی برای سکونت مناسب است که با عوالم قدسی شده باشد، یکی از راهکارهای قدیم، قضا، ایجاد مرز یا آفرینش مرکز است. در این صورت آن مکان از سایر فضاهای غیرمقدس متمایز می‌یابد و از این رو مناسب سکونت آدمی می‌شود (برای مطالعه بیشتر در این زمینه نگذرد به میرزا آقایی، مقدس و نامقدس و همچنین روح‌القدس، اسطوره و رمز در اندیشه میرزا آقایی).

### ۳.۳. حیات

یکی دیگر از ویژگی‌های ذاتی مرکز، حیات‌بخشی آن است.<sup>۸۳</sup> از آن جایی که یکی از مباحث اصلی در سرشت نظم کریستوفر الکساندر، مفهوم حیات است، در این زمینه، وی بیش از سایرین سخن گفته است. به طور کلی او معتقد است که هر مرکز مرتب‌سازی حیات دارد همچنین بر این باور است که حیات هر مرکز، در هر کلیت، به مرتبه حیات همه مراکز تشکیل‌دهنده آن کلیت وابسته است. او برای اثبات گفتاش پنج ادعا را مطرح می‌کند:

- ۱) مراکز در فضا رخ می‌دهند (۲) هر مرکز به وسیله آرایش فضایی دیگر مراکز خلق می‌شود (۳) هر مرکز حیاتی قطعی و شدتی معین دارد (۴) حیات و یا شدت یک مرکز، مطابق با موفقیت قرارگیری و شدت دیگر مراکز مجاورش، افزایش و یا کاهش می‌یابد. (۵) مراکز عناصری بنیادی و اساسی از کلیت هستند و مرتبه حیات هر بخش معین از فضا، کاملاً به حضور و ساختار مراکز آن بخش بستگی دارد.<sup>۸۴</sup>

در ادامه نتیجه می‌گیرد: «حیات هر بخش معین از جهان، به ساختار مراکزی که آن بخش در بر می‌گیرد بستگی دارد».<sup>۸۵</sup> این رو مراکز عامل اصلی ایجاد زندگی در هر پدیده‌ای هستند. با رجوع به آثار آرنهایم، روشن می‌شود که او قبل از الکساندر اصطلاح «مرکز زنده و مرده»<sup>۸۶</sup> را مطرح کرده بود.<sup>۸۷</sup> وی با ذکر مرکزی که در آن تمام نیروهای ادراکی شدت‌دهنده می‌گویند: «چنین مرکزی را نمی‌توان به طور کامل مرده»<sup>۸۸</sup> نامید و اصولاً مرکز مرده در پدیده‌های ادراکی یافت نمی‌شود».<sup>۸۹</sup> او با ذکر تمثیلی این مطلب را توضیح می‌دهد:

مسئله آن است که زمانی که کشش‌هایی از جهات مختلف یکدیگر را خنثی می‌کنند، هیچ کششی به یک جهت خاص حس نمی‌شود. تماثل چنین قطعاتی، از نظر چشم‌انداز حساس، سرشار از تنش است. می‌توانند طاقی را در نظر بگیرند که بر اثر کشش

دو مرد هم‌قوه از دو سو، بی‌حرکت مانده است. در اینجا طاق با ساکن ولی سرشار از انرژی است.<sup>۹۱</sup>

بنا بر این آرنهایم سکون را نمادی از مرده بودن مرکز و نیرو و انرژی داشتن را نماد حیات و سرزندگی مراکز می‌داند. وی معتقد است که سکون و حرکت پاتنامی ادراکی است. از این رو می‌گوید: «حیات به عنوان یافته‌ای ادراکی، اساساً از پوشش نیروهای ادراکی نشئت می‌گیرد».<sup>۹۲</sup> پس به نظر می‌رسد که آرنهایم در پی تعریف جدیدی برای حیات مراکز است. حیاتی که در حصر پدیده‌های زنده از منظر زیست‌شناسی نیست و کلیه مراکز یا به تعبیری همه پدیده‌های هستی می‌توانند واجد آن باشند. حیاتی که عمدتاً با ادراک بشر فهمیده می‌شود، نه با اندازه‌گیری‌های رایج در علوم زیستی و طبیعی.

آنچه آرنهایم درباره حیات ذکر می‌کند، بسیار شبیه به تعبیر الکساندر از این مفهوم است. او می‌گوید:

حیات، مفهومی مکانیکی و محدود که تنها برای دستگاه‌های تولیدمثل کننده زیست‌محیطی به کار می‌رود، نیست. حیات کیفیتی است که در ذات فضا نهفته است.<sup>۹۳</sup>

### جمع‌بندی

همان طور که گفته شد، مراکز متشکل از نیروهایی هستند که موجب ایجاد تمرکز در فضا می‌شود. بر حسب انواع مختلف نیروها و محیط‌های اثر آن‌ها، انواع مختلف مراکز می‌توانند ایجاد شوند. به نظر می‌رسد که از منظر نظریه‌پردازان یادشده، مرکز گاه فضای عینی را قطبی می‌کند و گاه فضای ذهن بشر را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

از آنجایی که روحانف آرنهایم، در حوزه ادراک بصری، به مطالعه مفهوم مرکز پرداخته است، عمدتاً بر روی تأثیر نیروها در فضای عینی متمرکز شده است. در حالی که نوربرگ شواتس، که از منظر پدیدارشناسی به این مفهوم رجوع کرده، بیشتر به

۸۳. کریستوفر الکساندر، همان، ص ۱۲۷.  
۸۴. کریستیان نوربرگ شواتس، همان جا.

۸۵. همان جا.

۸۶. همان جا.

۸۷. همان جا.

۸۸. همان جا.

۸۹. الکساندر، ص ۱۳۳-۱۲۷ و ۱۲۷.

80. centers as dividers

81. bipolar composition

82. Rudolf Arnheim, Ibid,

p. 133.

83. Ibid, p. 141.

۸۴. در وجود انسان نیز مرکز متشکل

حیات است. به طور کلی می‌توان

گفت که انسان در وجه دارد یکی وجه

مادی و جسمانی و دیگری وجه معنوی

و غیرجسمانی. در وجه مادی وجود

انسان، مفهوم مرکز نیز تعین مادی

می‌یابد. به طوری که در خلقت انسان

تلقیه نقش هرکز حیات مادی

طرد و حیات تمام اعضای بنش به آن

وابسته است و چنانچه از کار ریخته، سایر

اعضا نیز متوقف می‌شوند. بنا بر این

وجود مادی و جسمانی انسان، حول

مرکز قلب وی متناظر می‌شود اما از

جنب دیگر، در بعد معنوی وجود انسان،

این مفهوم در مرتبه‌های اعلا تر تعین

می‌یابد. یعنی همان‌طور که حیات

مادی انسان، وابسته به قلب نیست، در

بعد معنوی وجودش نیز، قلب جهت

یافتنی، وی را رقم می‌زند. به طوری

که برای پاره‌شدن آن از قیاس حیات از

یگانه فیاض عالم او را مطلب القلوب

برسان می‌کند. در لغز نیز انتهای

حیات معنوی انسان را با تعبیر هلمت

تلوبام-اشترید (۱۹۲۲) به تصویر می‌کشد

پس انسان نیز در جاذبه کفکون وجود

خوش (الله، فیه) هستی —

تعمق در تأثیر نیروها در فضای ذهنی بشر پرداخته است. در این میان کریستوفر الکساندر ابتدا به تأثیر مراکز در فضای عینی پرداخته است. او در این مرحله نظریه‌های خود را بسیار متأثر از آرای آرپهایم می‌داند.<sup>۸۳</sup> اما با تعمق بیشتر، گام را فراتر می‌نهد و در نهایت (در سجد چهارم از مجموعه کتب سرشت نظم) متوجه تأثیر نیروهای حاصل از مراکز در فضای ذهنی انسان و در وجود ماورایی عالم شده و به شرح آن‌ها پرداخته است.<sup>۸۴</sup>

اما پس از توجه به این موضوع که مرکز طبق آرای نظریه‌پردازان انواع و مراتب مختلفی دارد، سوالات بی‌شماری در این زمینه مطرح می‌شود که محتاج تأمل بیشتری است؛ به طور مثال، آیا هر مرکز عینی پس از درگیر شدن با احساسات و خاطرات انسان تبدیل به مرکز ذهنی نمی‌شود و هر مرکز ذهنی نمودی عینی نمی‌یابد؟ تبادل دائمی این دو گروه مراکز، آیا این دستبندی (عین و ذهن) را فاقد اعتبار نمی‌کند؟ علاوه‌بر این، آیا انواع دیگری از مراکز در سخنان نظریه‌پردازان نمی‌توان یافت که ذیل هیچ‌یک از گروه‌های ذهنی و عینی نگنجد؟ در این صورت تکلیف آن‌ها چیست؟ به طور مثال کریستوفر الکساندر در جایی می‌گوید «احساس، تحرک، نور، راحتی، آقیم، تعادل عملکردها، قابلیت اتقاق‌ها، در تطبیق با رفتارهای روی‌داده در آن، مهندسی سازه و تولید صنعتی، همه این مفاهیم عملکردی می‌توانند به عنوان مراکز مطرح شوند».<sup>۸۵</sup> این مراکز که دربردارنده مفاهیم عملکردی هستند و مرکزیت عینی ندارند، آیا مانند آنچه نوربرگ-شولتس درباره‌ی خانه ادعا می‌کند، فضای ذهن را قطبی می‌کنند و یا اینکه صرف دست‌های دیگر از مراکز هستند؟ علاوه‌بر این، نوربرگ-شولتس درباره‌ی کلیساهای مسیحی

## منابع و مآخذ

آرپهایم، رودولف، هنر و ادراک بصیری، روان‌شناسی چشم، خلائی، ترجمه مجید لشکر، تهران: سمت، ۱۳۸۶.

می‌گوید:

اگرچه مرکز متوری فضا، محراب آن است؛ محراب به قدرت در مرکز فضا به معنای ممانعت آن قرار می‌گیرد و حتی در کلیسای مرکز‌گرای بیزانسی، محراب در انتهای معبری کشیده واقع است. در عوض مرکز معماری فضا، محور قائم است که گنبد آسمانی آن را مشخص می‌بخشد. در معماری بیزانسی این محور اهمیت اساسی دارد، اما بر محور طولی کمتر تأکید می‌شود. در باسیلیکای سنتر مسیحی وضع برعکس این است و محور قائم کمتر عیان می‌شود.<sup>۸۷</sup>

روشن است که اینجا نیز نوربرگ-شولتس انواع مختلفی از مراکز را در پس ذهن خود دارد. یکی مرکزیتی که محراب به علت بار معنایی خود در کلیسا ایجاد می‌کند و دیگری مرکزیتی که فضای کلیسا حول آن انتظام یافته است. آیا این دو تغییر متفاوت از مفهوم مرکز در مراتب متفاوتی قرار ندارند؟

در نهایت روشن می‌شود که در عین وجود اشتراکات در تلقی از مرکز از منظر نظریه‌پردازان مذکور، هریک از آن‌ها انواع و یا مراتب مختلفی از مرکز را در پس ذهن خویش دارند. هرچند همه جا از واژه مرکز استفاده می‌کنند و به‌ندرت پسوند و یا پیشوندی که مبین نوعی تقسیم‌بندی مراکز باشد به کار می‌برند، اما وجود این انواع از فضای سخنانشان قابل درک است. در نتیجه، فقدان نوعی دستبندی مشخص، همچنان این واژه کلیدی را با ابهاماتی روی‌رو می‌کند. بنا بر این برای فهم عمیق‌تر این مفهوم باید به جستجوی مراتب معنایی مرکز از خلال سخنان نظریه‌پردازان پرداخت.

۸۰. پوریشناسی صور معماری، ترجمه مهرداد قیومی بیلخندی، تهران: سمت، ۱۳۸۲.

۸۳. می‌باید به طوری که اگر از جهت سلفا شود، مسج و مسر و - نیز به کار نمی‌آید. همین‌طور نمی‌توانیم لا ترجمین» (قره ۱۸).

۸۴. الکساندر، همان، ص ۹۳.

۸۵. همان‌جا.

87. Living Center & Dead Center

۸۸. آرپهایم، همان، ص ۳۴.

۸۹. در ترجمه‌ای که از متن نوشتار آرپهایم شده است، Dead Center با واژه هرگز خفی» ترجمه شده است. (آرپهایم، همان‌جا)، ولی از آنجا که الکساندر پس از تقیاس این واژه از آسای آرپهایم آن را در تقابل با مرکز زنده معرفی می‌کند به نظر می‌رسد، ترجمه هرگز مرده» مقصود نگارندگان را بیشتر تعین می‌کند.

۹۰. همان‌جا.

۹۱. همان‌جا.

۹۲. همان‌جا.

۹۳. الکساندر، همان، ص ۳۰.

۹۴. او در زیوتوسس محیط اول کتب سرشت نظم با عنوان «چینید زندگی» می‌گوید: «ظرفی که بهرامون ایله مراکز صحبت می‌کند و به بحث من شبیه است، کتاب نبوی مرکز اثر روحانی آرپهایم می‌باشد» (الکساندر، همان، ص ۴۰).

۹۵. لودویگ بایر به‌شهر مراکز بر عینک و احساسات عمیق بشری و همچنین انسان اشاره می‌کند و در نهایت آن‌ها را عامل وحشت اثر یا هنرمند می‌داند. برای مطالعه بیشتر در این زمینه نگاه کنید.

Christopher Alexander, Ibid.

۹۶. الکساندر، همان، ص ۳۶.

۹۷. نوربرگ-شولتس، مثلاً در معماری غربی، ص ۱۲۶.

- الکساندر، کریستوفر، سرشت نظمو ساختارهای زنده در معماری، ترجمه رضا سرویس صبری و علی اکبری، تهران: پورهام نقش، ۱۳۹۰.
- ایاده میرچا، اسطوره و رمز در اندیشه میرچا ایاده، جهان اسطوره‌شناسی، گردآوری و ترجمه جلال ستاری، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۱.
- ایاده میرچا، مکتب و نلفکتس، ترجمه جلال ستاری، تهران: سروش، ۱۳۶۶.
- چورتکولا، روملتو، لویی کان، تحلیل آثار، اندیشه‌ها و دیدگاه‌های فلسفی، ترجمه عبدالله جبل‌علی، تهران: نشر خاک، ۱۳۷۸.
- راژجویان، محمود، تبادل بصری در دستگاه انتظام مرکزی، در نشریه صفه، ش ۱۳ و ۱۴ (بهار و تابستان ۱۳۷۳)، ص ۲-۱۷.
- کاسیرر، ارنست، فلسفه صورت‌های سلیبیکه، چک دوم، اندیشه اسطوره‌ای، ترجمه یلانه موذن، تهران: هرمس، ۱۳۸۷.
- گتون، زده، صفتی رمز سلیبیه، تحقیقی در فن مازوف، تطبیقی، ترجمه بابک عالیخانی، تهران: سروش، ۱۳۶۶.
- لیچ، کوین، معماری شکل شهر، ترجمه سیدحسین بحرینی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
- \_\_\_\_\_، سیمای شهر، ترجمه منوچهر منینی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۹۰.
- ندیمی، ضحی، سانه میلان- بوهانی در چپشی مرکز و نقش آن در گذریش معماری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۰.
- نوربرگ شوئس، کریستیان، روح مکان، به سوی پایداری‌شناسی معماری، ترجمه محمدرضا شهبازی، تهران: رخداد نو، ۱۳۸۸.
- \_\_\_\_\_، معماری، حضور زبان و مکان، ترجمه علیرضا سیداحمدیان، تهران: مؤسسه معمار نشر، ۱۳۸۱.
- \_\_\_\_\_، معماری، منا و مکان، ترجمه دینا نوروژ پورنجاتی، تهران: جان و جهان، ۱۳۸۲.
- \_\_\_\_\_، منا در معماری غربی، ترجمه مهرداد قیومی بیهندی، تهران: فرهنگستان هنر، ۱۳۸۶.
- \_\_\_\_\_، هستی، فلسفه معماری، ترجمه محمدحسن حافظی، تهران: مؤسسه معمار نشر، ۱۳۵۳.
- هریکل، لویدج، فن در هنر کسان‌کشی، ترجمه جاوید جهان‌شاهی، آبلان: نشر بونستی، ۱۳۸۲.
- Aldach, Sameer. *Cosmology and Architecture in Premodern Islam, An Architectural Reading of Mystical Ideas*, State University Of New York press, 2005.
- Alexander, Christopher. *The Nature of Order*, Berkeley California. Published by The Center for Environmental Structure, Four Books, 1976, 2002.
- Arnheim, Rudolf. *The Power of the Center, A Study of Composition in the Visual Arts*, London: University of California press, 1988.